

کفر و تکفیر از منظر قرآن، روایات و دیدگاه فقهای اسلامی

سید عبدالله حسینی^۱

چکیده

تکفیر از مفاهیم اسلامی است که متأسفانه دچار بدفهمی‌ها و سوءاستفاده‌های بسیاری از اشخاص و فرق بوده و مشکلات فکری و سیاسی زیادی هم در گذشته و هم در عصر حاضر بر مسلمانان تحمیل کرده است. بخشی از این بدفهمی‌ها نتیجه در نظر نگرفتن معیارهای کفر و مراتب کفر و بخش دیگر هم بهره‌برداری منفعت‌جویانه از مفهوم کفر است. چپستی کفر و تکفیر، مراتب، درجات، انواع و نیز معیار کفر و تکفیر مهم‌ترین پرسش‌های نیازمند تحقیق در این موضوع است. هدف این تحقیق تفهیم دقیق معنای کفر و تکفیر و کاربردهای آن‌ها است که می‌تواند، راهی برای رفع سوءفهم‌ها و جلوگیری از سوءاستفاده از این مفاهیم باشد. در این نوشتار معنا و کاربردهای کفر و تکفیر، معیارهای کفر بر اساس آیات، روایات و نیز دیدگاه‌های فقها و نیز گونه‌های تکفیر، با استفاده از روش تحلیلی و توصیفی بررسی شده است. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که تکفیر با این سیاقی که مرسوم شده، پیامدهای ناگواری در دنیای امروز دارد، درحالی که از هیچ پشتوانه قوی عقلی و شرعی برخوردار نیست.

کلیدواژه‌ها: کفر، تکفیر، قرآن، فقه، فقهای اسلامی.

۱. گروه تفسیر و علوم قرآن، جامعة المصطفی العالمیه، کابل، افغانستان.

مقدمه

عدم تعمق در آموزه‌ها و مفاهیم اسلامی، به فهم‌های کم عمقی منجر می‌شود که هم بار معرفتی و ایمانی خود افراد را به منزل مقصود نمی‌رساند و هم مصیبت‌های غمباری بر جوامع مسلمان تحمیل می‌کند. تکفیر یکی از همین مفاهیم است که برخی مسلمانان ظاهرنگر، آن را حواله کرده‌اند به هر کسی که خلاف اندیشه آنان فکر کرده‌اند یا اسلام را غیر از برداشت آنان فهمیده‌اند. در تاریخ اسلامی، بسیاری از اختلافات بین المذاهبی از همین سطحی‌نگری در برخی مفاهیم و برداشت‌های سطحی از دین، ناشی شده است. حال آنکه اگر هر کس قرائت خود را از اسلام جدی می‌گرفت و بر اساس قطع و یقین خود عمل می‌کرد، به این همه اختلاف دامن زده نمی‌شد؛ چه اینکه هر قاطعی نسبت به متعلق قطع خود، در قبال شرع معذور است و نیازی هم ندارد که مخالفان برداشت خود از اسلام را به تیر تکفیر ببندد. این روند متأسفانه در عصر کنونی، بسیار حادث‌تر تراژیک‌تر از گذشته شده است. همین تکفیر دیگران، به کشتار و انتحار و خلق فجایع انسانی منجر شده است که علاوه بر ریختن خون ناحق در زمین، حیثیت دین اسلام را نیز در نگاه جهانیان به خدشه‌دار کرده است. در این نوشتار به فراخور ظرفیتش، معنا و کاربردهای کفر و تکفیر در لغت و اصطلاح، معیارهای قرآنی و روایی کفر و نیز دیدگاه‌های فقها و دانشمندان اسلامی بررسی شده است. از آنجا که بخشی کلانی از پشتوانه فکری موضوع، به تبیین معنوی مفاهیم آن بستگی دارد، ابتدا به شرح همان مفاهیم می‌پردازیم.

شرح مفاهیم

از آنجا که مفهوم کفر در اصطلاح اسلامی، خروج از اسلام یا مسلمان نبودن را تداعی می‌کند، قبل از هر چیز لازم است که مفهوم اسلام از نظر لغوی و اصطلاحی مشخص شود تا در پرتو آن مفهوم کفر نیز روشن گردد.

اسلام و مسلمانی

واژه اسلام در لغت به معنای اظهار خضوع و تسلیم شدن است. (ابن منظور، ۱۴۰۵،



۱۲: ۲۹۳) در اصطلاح قرآن و روایات به معنای، تسلیم شدن به خدا و پیامبر است. قرآن کریم می‌فرماید:

«إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمَ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ (بقرة: ۱۳۱) «فَإِنْ حَاجُّوكَ فَقُلْ أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ لِلَّهِ». (آل عمران: ۲۰)

در روایات نیز همین معنا آمده است. از جمله در این روایت: «علیکم بطاعة ربکم ما استطعتم فإن الله ربکم و اعلموا أن الإسلام هو التسليم و التسليم هو الإسلام فمن سلم فقد أسلم». (کلینی، ۱۳۸۸، ۸: ۴۰۵)

کسی که به یگانگی خداوند و نبوت پیامبر اکرم^(ص) اقرار کند، مسلمان است. در قرآن به مسلمانان دستور داده شده به کسانی که در حین جنگ شهادتین بگویند، نباید تعرض کرد: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا...». (نساء: ۹۴) سنت پیامبر نیز همین بوده است. در منابع شیعه و اهل سنت آمده است که پیامبر^(ص) فرمودند: أَمَرْتُ أَنْ أُقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَشْهَدُوا أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ، وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ، فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ عَصَمُوا مِنِّي دِمَاءَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ إِلَّا بِحَقِّ الْإِسْلَامِ، وَحِسَابُهُمْ عَلَى اللَّهِ؛ امر شده‌ام که با مردم بجنگم تا اینکه به یگانگی خدا شهادت دهند. پس هر کس «لا اله الا الله» بگوید، مال و جان او نزد من محفوظ است، حق او و حساب او با خدا است. (بخاری، ۱۴۰۰، ۴: ۵)

سیره عملی پیامبر اکرم^(ص) هم بر همین مبنا بود و هرکس شهادتین می‌گفت، از نظر آن حضرت مسلمان محسوب می‌شد و درباره عقیده قلبی از او سؤال نمی‌شد. نحوه تعامل رسول الله^(ص) با منافقان و بسیاری از قبایل عرب که به تصریح قرآن هنوز ایمان در دل آن‌ها داخل نشده بود، (حجرات: ۱۴) نشان می‌دهد که اساس تعامل و روابط اجتماعی بر اساس اسلام؛ یعنی پذیرش دعوت و رسالت الهی پیامبر اکرم^(ص) بوده است. به شهادت قرآن کریم، منافقان ایمانی به دعوت پیامبر نداشتند، (منافقون: ۱) بلکه همیشه در پی ضربه زدن به اسلام بودند. جمعی از منافقان در پی سوءقصدی به جان حضرت شدند. با آنکه پیامبر آنان را شناخت، به خاطر اسلام ظاهری‌شان از

مجازاتشان صرف نظر کرد. (ر.ک. ابن هشام، ۱۹۶۳: ۱۲۷)

در روایات ائمه اهل بیت هم این مسئله به طور مؤکد آمده است. امام باقر^(ع) می فرماید:

ایمان چیزی است که در دل جا می گیرد و به سوی خدا می خواند و عمل به دستور خدا و تسلیم امر او بودن، ایمان را تأیید می کند. اسلام سخن و رفتار ظاهری است؛ همان چیزی که مردم از همه فرقه ها بر آن هستند. بر اساس اسلام خون حفظ می شود، ارث برده می شود، پیوند ازدواج برقرار می شود و مردم بر نماز و زکات و روزه و حج گرد هم می آید. با اسلام مردم از کفر بیرون می شود و به ایمان نزدیک می گردد. (کلینی، ۱۳۸۸، ۲: ۲۶ - ۲۷)

فقه های شیعه و سنی بر اساس این احادیث، معیار تحقق اسلام را اقرار به شهادتین گرفته اند. (حلی، ۱۴۱۹، ۹: ۴۶-۴۸) علامه مجلسی درباره اسلام می گوید: «اسلام غالباً بر تکلم به شهادتین و اقرار ظاهری اطلاق می شود؛ اگر چه همراه با باور قلبی نباشد. (مجلسی، ۱۴۰۳، ۶۹: ۱۲۷) برخی از فقها به عدم لزوم اعتقاد در صدق مسلمانی تصریح دارند و این نوع اسلام را «اسلام الدنیا» نامیده اند. برخی هم گفته اند:

در مجموع احترام مال و جان و غیر آن از آثاری که بر اظهار شهادتین مترتب است و در ترتیب این آثار اعتقاد به اسلام قلباً و حقیقه معتبر و شرط نیست. بلی عقیده قلبی در ایمان معتبر نیست و بدون عقیده، خدای متعال با او معامله و رفتاری را که با کافران می کند، خواهد نمود. این چیزی است که ما آن را اسلام دنیا و کافر آخرت اصطلاح کرده ایم... معیار در اسلام فقط اجرای شهادتین به زبان است و عقیده قلبی شرط نیست. (غروی تبریزی، ۱۴۲۸، ۲: ۷۰) هر انسانی که شهادتین را اعلان کند او عملاً مسلمان است. (صدر، ۱۴۰۳: ۳۱۸)

امام خمینی (ره) هم فقط ابراز شهادتین را در صدق مسلمانی شرط می داند: آنچه در ماهیت اسلام وجود دارد، چیزی جز گواهی به وحدانیت و رسالت و اعتقاد به معاد نیست. بدون اشکال در دو مورد اول و احتمال اعتبار اخیر (قیامت) و



گرچه به اجمال و در ماهیت اسلام چیز دیگری معتبر نیست. در آن اعتقاد به ولایت و غیر آن، مساوی است. پس امامت از اصول مذهب است نه از اصول دین. (موسوی خمینی، ۱۳۸۰، ۳: ۴۳۷)

فقهای اهل سنت هم اقرار زبانی را در صدق مسلمانی کافی دانسته‌اند (ابوبکر بن احمد، ۱۹۸۸، ۷: ۶۲۷ - ۶۲۶) و برخی بر عدم لزوم اعتقاد به قیامت در صدق مسلمانی تأکید دارند. نویسنده کتاب «التکفیر» بعد از نقل روایات و دیدگاه فقهای اهل سنت، می‌گوید:

از تمام این‌ها روشن می‌شود که اظهار شهادتین برای حکم کردن به اسلام گوینده آن، کافی است و ما حق نداریم شرایطی وضع کنیم که شارع حکیم آن‌ها را نخواست است. (سامرای، ۱۴۱۲: ۱۵۱)

مراتب اسلام

اسلام زبانی نخستین مرتبه اسلام است که با آن عنوان مسلمانی محقق می‌شود. البته اگر این اسلام فقط اقرار زبانی باشد، مسلمان منافق محسوب می‌شود؛ زیرا چیزی را بر زبان جاری کرده که به آن ایمان و عقیده ندارد. هرچند همین اسلام زبانی او را از حقوق مسلمانی در دنیا بهره‌مند می‌کند. مرحله دوم اسلام عقلی است. به این معنا که عقل انسان به آنچه می‌گوید، عقیده و باور داشته باشد. اگر فقط عقیده باشد و عملی همراه آن نباشد، مسلمان فاسق است؛ زیرا به آنچه عقیده دارد، عمل نمی‌کند. مرحله سوم، اسلام اعضا و جوارح است. بسته به این که انسان تا چه حد به احکام اسلام پایبند باشد، درجاتی متفاوتی دارد که به برخی از درجات آن متقی یا پرهیزگار می‌توان گفت. مرحله چهارم اسلام قلبی است. به این معنا که قلب روحانی باید تسلیم خدا و شریعت الهی باشد. قلب مرکز فرماندهی وجود و شخصیت انسان است که اگر تسلیم باشد، همه اعضا و جوارح تسلیم است و هرکدام به مقتضای کارکرد خود، به دستورات شریعت عمل می‌کند. اگر قلب سرکش باشد، اعضا هم تحت فرمان به سرپیچی از فرمان شریعت می‌پردازند و عصیان می‌کنند.

اسلام قلبی دارای مراحل هم چون توبه، رضا، تسلیم، صحو، محو، فنا و... است که در حوزه عرفان عملی قابل مطالعه و بحث است. بالاترین درجه اسلام قلبی، عصمت است. قلب در این مرحله تسلیم محض خداوند و طبیعتاً همه اعضا نیز تسلیمند و در راستای خواسته‌ها و فرمان‌های قلب عمل می‌کنند. در روایات هم مشابه همین وجود دارد مثلاً امام صادق^(ع) در روایتی می‌فرماید:

ابو بصیر می‌گوید امام صادق^(ع) به من گفت: ای ابومحمد! اسلام درجه‌ای است، گفتم: بلی. گفت: ایمان درجه‌ای بالاتر از اسلام است. گفتم: بلی. گفت: تقوای درجه بالاتر از ایمان است. گفتم: بلی. گفت: یقین درجه‌ای بالاتر از تقوا است. گفت: بلی. گفت: آنچه به مردم داده شده است، کمتر از درجه یقین است و شما به کمترین درجه اسلام چنگ زده‌اید، مبادا که آن را از دست دهید. (مجلسی، ۱۴۰۳، ۶۷: ۱۳۶-۱۴۱)

امام رضا^(ع) در روایت مشابهی می‌فرماید:

یونس می‌گوید از امام رضا^(ع) از ایمان و اسلام سؤال کردم، فرمود: [آنچه همه دارند] اسلام است. ایمان درجه بالاتر از اسلام است و تقوا درجه بالاتر از ایمان و یقین درجه فوق تقوا است و چیزی بین مردم کمتر از یقین تقسیم نشده است. یونس می‌گوید، گفتم: پس یقین چیست؟ فرمود: توکل بر خدا، تسلیم در برابر فرمان خدا، راضی بودن به قضای الهی و واگذار کردن امور به خداوند. (مجلسی، ۱۴۰۳، ۶۷: ۱۳۶-۱۴۱)

در این روایت بر چهار نکته تأکید شده است: ۱. تفوق مرتبه ایمان بر مرتبه اسلام و مرتبه تقوا بر مرتبه ایمان و مرتبه یقین بر مرتبه تقوا است؛ ۲. کم بودن افرادی که به مرتبه یقین می‌رسند؛ ۳. اعطایی بودن مرتبه یقین؛ ۴. اغلب مردم به مرتبه اسلام می‌رسند و البته این مرتبه هم به نوبه خود ارزشمند است.

بنابراین از نظر قرآن، سنت و فتاوی مذاهب فقهی، هرکسی که شهادتین بگوید، مسلمان است. بر این اساس همه پیروان مذاهب و فرق اسلامی، چون گوینده کلمه طیبه شهادتین هستند، در اسلام داخلند، مگر این که کاری از کسی سر بزنند که ملازم با کفر باشد.



کفر

کفر در لغت به معنای، پوشاندن است «کفر الشیء»؛ یعنی آن را پنهان کرد. (فیومی، بی تا: ذیل واژه کفر) به ناسپاسی از آن جهت کفران گفته می شود که در حقیقت نادیده گرفتن و پوشاندن احسان دیگران است. هم چنین اصطلاح کفاره در ابواب مختلف فقه به معنای پوشاندن گناه انجام داده شده با پرداخت جریمه (کفاره) است. (زبیدی واسطی، ۱۴۱۴، ۷: ۴۵۵) در اصطلاح دینی کافر به معنای سرکشی در مقابل خداوند؛ یعنی کسی که منکر خداوند یا رسالت و بخشی از احکام شرایع الهی هستند یا در مقابل خدا و رسول و شریعت الهی قرار می گیرند. (راغب، ۱۴۱۲: ۴۳۳) به این عمل از این جهت کفر گفته شده که قلب و وجدان کافر در پوشش قرار دارد و کافر، حقایق و معارفی چون توحید و رسالت را می پوشاند و انکار می کند.

معیار کفر

از نظر قرآن کافر کسی است که در مقابل شریعت خاتم المرسلین موضع می گیرد و آن را انکار می کند. براین اساس کسانی که تا هنوز دعوت اسلام را نشنیده اند یا موضع مشخصی در مقابل آن نگرفته اند، کافر اطلاق نمی شوند. خداوند در قرآن نسبت به چنین کسانی تعبیر ناس، بنی آدم و انسان به کار گرفته و آن ها را به سوی اسلام دعوت کرده است؛ اما از کفار یا همان کسانی که موضع انکار گرفته اند، به «کافرون» و «الذین کفروا»، تعبیر کرده است. در روایتی از امام باقر^(ع) آمده است: «هر چیزی که منجر به اقرار و تسلیم شود، ایمان است و هر چیزی که منجر به انکار شود، پس آن کفر است». (کلینی، ۱۳۸۸، ۲: ۳۸۷) روایت دیگری از امام صادق^(ع) نقل شده است که فرمود:

بنده را جز انکار و استحلال که به حلال بگوید حرام است و به حرام بگوید حلال است و به آن عقیده داشته باشد، از اسلام به کفر نمی رساند. اگر چنین کرد از اسلام و ایمان خارج است و داخل در کفر است. (کلینی، ۱۳۸۸، ۲: ۲۸)

از نظر فقهای شیعه کافر کسی است که منکر خدا، یا توحید یا رسالت یا ضروری از ضروریات دین باشد. با توجه به ضروری بودن آن، به گونه ای که انکار آن به انکار



رسالت بینجامد. (یزدی طباطبایی، ۱۴۱۷: مسأله ۴) ابن تیمیه (۷۲۸ ق.) هم در تعریف کفر می‌نویسد: «همانا کفر به انکار آنچه ضروری دین شناخته می‌شود یا انکار احکام متواتر و مورد اجماع و امثال آن حاصل می‌گردد». (ابن تیمیه، ۱۴۱۸، ۱: ۱۰۶)

مراتب و درجات کفر

همان‌طوری که اسلام مراتبی دارد، کفر هم مراتب و درجات دارد؛ اما تفاوت بین مفهوم اسلام و کفر در این است که معیار صدق مسلمانی، همان پایین‌ترین درجه اسلام است و درجات دیگر اسلام در صدق عنوان مسلمانی و احکام آن و داشتن بهره معنوی و اخروی از اسلام دخیل است؛ اما معیار صدق کفر، بالاترین درجه آن یعنی انکار زبانی توحید و نبوت که در واقع اقرار به کفر است. مراتب دیگر کفر باعث محرومیت از بهره معنوی و اخروی اسلام است. روایتی از امام باقر^(ع) نقل شده که بر اساس آن کفر در قرآن به پنج معنا استعمال شده است که عبارت است از:

کفر الجحود یا انکار خدای متعال و نبوت پیامبر که خود به دو گونه است؛ یکی انکار بر اساس عقیده مثل ملحدان و دهری‌ها که می‌گویند: «وَمَا يَهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ» (جاثیه: ۲۳) و دوم انکار کسی که عقلاً حقانیت خداوند و نبوت را قبول داشته باشد، ولی بازهم کفر بورزد؛ «وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا» (نمل: ۱۴) مثل کفر برخی از اهل کتاب عصر پیامبر. سوم کفر النعم یا ناسپاسی در مقابل نعمت‌های خداوند؛ «هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ». (نمل: ۴۰) چهارم کفر الترك ما امر الله؛ یعنی ترک دستورات خداوند؛ «أَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ» (البقرة: ۸۴) و پنجم کفر البرائه یا اعلام بیزاری از چیزی؛ «كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدُّهُ». (ممتحنة: ۴) (کلینی، ۱۳۸۸، ۲: ۳۸۹)

بر اساس این حدیث می‌توان برای کفر چند مرتبه در نظر گرفت: ۱. کفر عقلی که کسی اعتقاد به وجود خدا و نبوت نداشته باشد. این نوع کفر می‌تواند به



دو صورت اظهار کفر (ملحد و مشرک) یا کتمان کفر (منافق) باشد. منافق تا اظهار کفر نکند، مسلمان محسوب می‌شود؛ ۲. کفر جوارحی که عقلاً خدا و پیامبر را قبول دارد؛ اما در عمل احکام خداوند را عمل نمی‌کند (کفر به ترک ما امرالله و یا کفر النعمه). این قسم از کفر با اسلام قابل جمع است؛ ۳. کفر زبانی یا انکار توحید و نبوت یا ضروری دین که با اسلام قابل جمع نیست. این قسم می‌تواند اظهار از روی عقیده باشد که عقیده به توحید و نبوت نداشته باشد؛ مثل ملحدان و مشرکان یا از روی لجاجت و عناد باشد (کفر البرائة)؛ مثل برخی از اهل کتاب که با وجود یقین به صحت رسالت پیامبر، به او کفر ورزیدند.

تکفیر

تکفیر از ریشه کفر به معنای پوشاندن و پنهان کردن است. (طوسی ۱، ۱۴۱۳، ۳: ۴۶۲) از نظر اصطلاحی تکفیر در علوم اسلامی به چند معنا استعمال می‌شود. در همه این معانی، معنای لغوی وجود دارد. تکفیر به معنای، بخشش و عفو گناهان صغیره به خاطر اجتناب از گناه کبیره. (نساء: ۳۱) تکفیر به معنای پوشیده شدن بدی‌ها با نیکی‌ها (هود: ۱۱۴)، تکفیر به معنای موازنه بین حسنات و سیئات در قیامت که به مقدار حسنات از سیئات او کم می‌شود. (مجموعه المؤلفون، ۱۴۰۸، ۱۳: ۲۲۷) و تکفیر به معنای نسبت دادن کفر به کسی و کافر اعلام کردن کفر او. مقصود از تکفیر در این بحث همین معنای اخیر است؛ یعنی کافر دانستن کسی دیگر.

گونه‌های تکفیر

هرچند معیارهای کفر و تکفیر در آیات، روایات و آموزه‌های اسلامی مشخص و تقریباً اجماعی است؛ اما با این حال در تاریخ اسلام، بدفهمی‌ها و سوءاستفاده‌های زیادی از کفر و تکفیر وجود داشته است. در گذشته تاریخ اسلام و امروز، با تکفیرهای بسیاری مواجه بوده و هستیم که خارج از معیارهای مشخص شده برای کفر و تکفیر است. عمده تکفیرهای که در بین فرق اسلامی نسبت به همدیگر وجود داشته است، در چهار مسئله است:



۱. تکفیر به خاطر ابراز عقیده مخالف اصول اسلامی

نخستین گونه تکفیر، تکفیر به خاطر ابراز عقیده ناسازگار با اصول اسلامی است. چنانکه در تعریف اسلام و کفر گفته شد، معیار اسلام اقرار به توحید و نبوت و معیار کفر، انکار توحید و نبوت یا یکی از ضروریات دینی است که مستلزم انکار توحید و نبوت باشد. براین اساس اصل عقیده نه در تحقق اسلام شرط است و نه عقیده نداشتن در تحقق کفر. به همین جهت منافقان عصر پیامبر^(ص) که منکر توحید و رسالت بودند، چون در ظاهر اقرار به توحید و رسالت داشتند، مسلمان محسوب می شدند. براین اساس کسی که عقیده‌ای را که با توحید و نبوت یا یکی از ضروریات دین ناسازگار باشد، ابراز کند و به این تعارض هم علم داشته باشد، او در حقیقت مسلمانی را قبول ندارد و تکفیر چنین کسی امر منطقی و شرعی است؛ زیرا وی با انکار توحید و نبوت و ضروری دین، عملاً از اسلام خارج شده است. کسی که رسماً از اسلام خارج شده یا ضروری دین را منکر شده که منجر به انکار توحید یا رسالت می شود، عقلاً و عرفاً مسلمان نیست و نباید از عنوان مسلمانی و از مزایا و حقوقی مسلمانی بهره مند باشد. این نوع از تکفیر را می توان تکفیر فقهی و حقوقی نامید؛ زیرا بر اساس ضوابط فقهی است که برای اسلام و کفر بیان شده و یک مسئله حقوقی هم است که مربوط به نفی هویت فکری و دینی شخص تکفیر شده بر اساس اقرار خودش است.

این مسئله با دو سوء فهم و سوء استفاده از این بدفهمی ها همراه بوده و هست. بدفهمی نخست این است که برخی فهم اشتباه خود را از اصول اسلامی معیار قرار داده و به مجرد ناسازگاری دیدگاه های دیگران با فهم آنها، دیگران را تکفیر کرده اند. خوارج نخستین گروهی بود که دچار چنین بدفهمی شد و همه مسلمانان را به خاطر پذیرش حکمیت بعد از جنگ صفین، تکفیر کرد.

بخشی زیادی از تکفیرها از سوی ظاهرگرایان نسبت به اندیشمندان اسلامی، از این گونه بدفهمی ناشی شده که نتیجه ظاهرگرایی و جزم اندیشی است. افراد ظاهرگرا فهم های سطحی خود را ملاک حقیقت اسلام قرار داده و دیگران را به خاطر باور



خلاف فهم خود از اسلام، تکفیر می‌کنند. به گفته استاد مطهری: «وقتی علی^(ع) که پس از پیامبر هیچ‌کسی در فهم و عمل به اسلام به پای او نمی‌رسد، تکفیر بشود، تکلیف دیگران روشن است». (مطهری، ۱۳۷۴، ۱۶: ۳۲۶)

بدفهمی دوم این است که تفسیرهای باطل از اصول اسلامی توسط فرقه‌ها و افراد، فهم و تفسیرهای دیگر را برناتافته، آن‌ها را موجب کفر دانسته و صاحبان این تفسیرها را تکفیر کرده‌اند. بسیاری از تکفیرهای که در بین فرق اسلامی صورت گرفته است، ناشی از این بدفهمی است. بر اساس معیارهای اسلام و کفر، هر فهم و تفسیر اشتباه از اصول اسلامی، کفر و مجوز تکفیر نیست، ولی در طول تاریخ افراد یا فرقه‌ها به خاطر فهم و تفسیر باطل و متفاوت تکفیر شده‌اند. در اواخر قرن اول بنی‌امیه، فرقه قدریه را به خاطر عقیده به اختیار انسان و انکار قضا و قدر الهی، در قرن دوم معتزله و مأمون اهل حدیث را به خاطر اعتقاد به قدیم بودن و غیر مخلوق بودن قرآن و نیز مشبهه و مجسمه را به خاطر عقیده به تشبیه و تجسیم، در قرن سوم اهل حدیث جهمیه و معتزله را به خاطر اعتقاد به حادث و مخلوق بودن قرآن، تکفیر کردند. در قرن شش غزالی فلاسفه را به خاطر برخی از مسائل فلسفی و نیز برخی از فقههای شیعه و اهل سنت، برخی از عرفا را به خاطر اعتقاد به وحدت وجود، ابن تیمیه و بعدها محمد بن عبدالوهاب، دیگر مسلمانان را به خاطر عقیده به توسل و تبرک و زیارت و... تکفیر کردند.

این طوایف خود را مسلمان می‌دانند و به توحید و رسالت اقرار و ایمان دارند و ممکن است در عمل هم انسان‌های متعبد، متشرع و دین‌داری هم باشند. بنابراین معیار اسلام (اقرار به شهادتین) در آن‌ها وجود دارد. هرچند آنان در تفسیر برخی اصول اسلامی، دیدگاه‌های باطلی دارند، ولی این اصول را انکار نمی‌کنند و منکر توحید، رسالت یا ضروری دین نیستند. آنان تنها فهم اشتباه دارند که آن هم ناشی از اجتهاد است. بر اساس مبنای اصولی شیعه و اهل سنت اشتباه ناشی از فهم عذر است. اهل سنت عموماً مجتهد مخطی را مثیب می‌داند و تکفیر آن را جایز نمی‌داند. ابن تیمیه، (۷۲۸ ق.) هم می‌گوید:



پیشوایان دینی هیچ‌یک از مجتهدان را به خاطر اشتباه در مسائل علمی، تکفیر و تفسیق نمی‌کنند؛ همان‌طوری که صحابه، خوارج را تکفیر نکردند. با اینکه خوارج عثمان، علی و دوستان آنان را کافر می‌دانستند. (ابن تیمیه، ۱۴۱۸، ۴: ۲۰۹)

از نظر شیعه هم قاطع (کسی که به چیزی قطع دارد) معذور است. بر همین اساس امام خمینی (ره) عوام اهل کتاب را قاصر می‌داند؛ زیرا آنان به‌درستی مذهب خود قطع دارند و کسی که قطع دارد، معذور است. ایشان حتی اکثریت علمای آن‌ها را هم قاصر می‌داند نه مقصر؛ زیرا از کودکی و زندگی در محیط خاصی چنین تلقین می‌شوند. (موسوی خمینی، بی‌تا، ۱: ۱۳۳) شهید مطهری هم معتقد است که هر چند تحریف در مسیحیت راه‌یافته است؛ اما هفتاد هشتاد درصد آن‌ها انسان‌های پرهیزگاری هستند که ایمان خالص دارند. (مطهری، ۱۳۷۴، ۹: ۴۳) این مطلب دربارهٔ فرقه‌های اسلامی به‌طور اولی صادق است و حتی نسبت به خوارج و نواصب و غلات هم می‌تواند صادق باشد. عوام آنان هم جاهل و متیقن هستند و بسیاری از علمایشان هم تحت تأثیر تعلیم و تربیت خاص به باورهای قطعی و جزمی مقید و معتقد شده‌اند.

بنابراین بر اساس مبنای اصولی فقهی فریقین تکفیر کسانی که خود را مسلمان می‌داند و شهادتین می‌گوید، ولی از روی اجتهاد یا یقین عقیده باطلی دارند، مشکل است. عقیده اشتباه معیار کفر نیست و عقیده باطل از نفاق بالاتر نیست، در حالیکه صریح آیات و روایات و سیره نبوی بر عدم تکفیر منافق بوده است. البته ابراز عقیده‌ای که به انکار توحید و نبوت بینجامد، با علم به تعارض آن با توحید و نبوت یا یکی از ضروریات، بر اساس معیارهای که برای اسلام و کفر بیان شد، منجر به کفر می‌شود.

منافق هم اگر نفاقش را اظهار کند، درواقع از حالت نفاق خارج و به کفر صریح تبدیل می‌شود. منافق تا زمانی بر کسی صادق است که عقیده‌اش را اظهار نکرده و خود را مسلمان می‌داند. براین اساس اظهار عقیده مخالف عقاید اسلامی با دو شرط «مخالفت یا تکذیب توحید و نبوت» و «علم به مخالفت»، موجب خروج از اسلام



است؛ اما اگر کسی عقیده‌اش را اظهار نکند، مسلمان است. هرچند مسلمان منافق محسوب می‌شود و اگر عقیده‌اش را مخالف توحید و نبوت یا ضروری دین نداند، ولی دیگران مخالف توحید و نبوت یا ضروری بدانند، این از موارد شبهه است که بر اساس فرمان شریعت باید در موارد شبهه احتیاط کرد. در بین فرق اسلامی این نوع تکفیر بسیار رایج است. این نوع تکفیر بیشتر توسط متکلمان و در مباحث کلامی صورت گرفته است. به همین جهت می‌توان آن را تکفیر کلامی هم نامید.

این دو بدفهمی با سوءاستفاده‌های بسیاری از سوی حکومت‌ها برای سرکوب مخالفان و جریان‌های سیاسی و فکری قدرت‌گرا همراه بوده است. هم‌چنین بابی است برای طیف‌های ظاهرگرا و افراد احساساتی که بر اساس آن به تکفیر دیگران اقدام می‌کنند. فضای اینترنت پر است از تکفیرهای که توسط افراد ناشناس و سطحی‌نگر بر همین اساس انجام شده است. مثل این‌که شیعه قائل به تحریف قرآن است، پس کافر است، اهل سنت منکر ولایت است، پس کافر است، هرکس به زیارت عقیده داشته باشد، مشرک است و....

۲. تکفیر به خاطر گناه و جرم

دومین محوری که باعث تکفیر بوده، مرتکب گناه کبیره است؛ که بازهم خوارج هم پیشگام این‌گونه تکفیر بودند. اکثریت امت با این دیدگاه خوارج مخالف بوده‌اند. غیر از احمد بن حنبل که تارک نماز را کافر و قتلش را هم حلال می‌دانست. (ابن حنبل، بی‌تا: ۱۰) این مبنا هم باب وسیعی برای جریان‌های افراطی و افراد احساساتی ایجاد کرده است که دست به تکفیر و کشتار دیگران بزنند. در عصر حاضر سلفیه تکفیری همین مبنا را در پیش گرفته‌اند. آنان مثل خوارج با شعار «لا حاکمیه الا الله» به تکفیر و کشتارهای عامه مردم می‌پردازند. در نظر سلفیان جدید پیروی از اندیشه‌های نو یا گرویدن به مکاتب فکری و فلسفی، (رفعت، ۱۹۹۱: ۴۲) عضویت در احزاب سیاسی، اشتغال در ادارات و سازمان‌های دولتی چنانچه در جهت اهداف و منافع گروه‌های سلفی نباشد (ر.ک. رفعت، ۱۹۹۱: ۴۲-۴۴) و انجام

برخی از مراسم و آیین‌های مذهبی و دیپلماتیک، (همان، ۴۶) از اعمال مشرکان و کافران به حساب می‌آید. بنابراین تکفیرهای عصر حاضر، تقریباً مثل خوارج فکر می‌کنند و انجام برخی از رفتارها را موجب کفر می‌دانند. «تکفیر العصاة هو منهج الخوارج قدیماً و من سار علی طریقتهم و قد تقلده بعض الجماعات الیوم». البانی، (۱۴۱۸: ۶)

بر اساس معیاری که در آیات و روایات برای اسلام و کفر بیان شده است، گناه و جرم هر چند سنگین باشد، باعث کفر و خروج از اسلام نمی‌شود، مگر این که منجر به انکار توحید و نبوت باشد. در سیره پیامبر و ائمه هم نه تنها موردی از تکفیر مرتکب گناه کبیره وجود ندارد، بلکه مواردی وجود دارد که مرتکب گناه کبیره تکفیر نشده است. مثلاً هنگامی که پیامبر تصمیم به فتح مکه گرفت، حاطب بن بلعته یکی از اصحاب پیامبر، نامه‌ای به دست زنی برای مشرکان قریش فرستاد که تصمیم پیامبر را به آنان خبر دهد. پیامبر^(ص) امام علی^(ع)، مقداد و زبیر را فرستاد. آنان نامه را از آن زن گرفتند و آوردند. پیامبر به حاطب فرمود:

ای حاطب چرا این کار را کردی؟ او گفت: ای پیامبر خدا! من نه کافر شده‌ام و نه مرتد، بلکه چون بستگانم در مکه بود و من در مکه قومی ندارم که از آنان حمایت کند، این کار را کردم تا در نزد مشرکان دستی برای حمایت از بستگانم داشته باشم. پیامبر فرمود: او راست می‌گوید. عمر شمشیرش را کشید و گفت: ای رسول خدا اجازه بده که گردن او را بزنم او کافر شده است، ولی پیامبر حاطب را بخشید. (سیوطی، ۱۴۰۴، ۸: ۱۲۶)

بر اساس این روایت پیامبر اکرم^(ص) جاسوسی برای مشرکین را که از بزرگ‌ترین گناهان است، کفر ندانسته است. هم‌چنین عدم تکفیر به خاطر گناه، یکی از مسلمات فقه اسلامی است. در روایات از تکفیر مطلق اهل قبله منع شده است «لایکفر احد من اهل القبلة لذنب». (ابن حجر الهیثمی، بی‌تا، ۱: ۱۰۶) هم‌چنین در روایات بر نماز بر اهل قبله بسیار تأکید شده است. این مسئله از مسائل اتفاقی بین شیعه و سنی است. خبر مشهوری از پیامبر اکرم^(ص) نقل شده که فرمود: «هیچ کس از امت



مرا بدون نماز رها نکنید». (حایری طباطبایی، ۱۴۱۸، ۴: ۳۱) هم چنین در روایتی آمده است که رسول خدا^(ص) فرمود: «صَلُّوا عَلَى الْمَرْجُومِ مِنْ أُمَّتِي وَعَلَى الْقَاتِلِ نَفْسَهُ مِنْ أُمَّتِي لَا تَدْعُوا أَحَدًا مِنْ أُمَّتِي بِإِصْلَاحٍ؛ نِمَاز بَکْزَارِید بَر کَسَانِی از اَمْتَم که بَه اِتهَام زَنَّا رَجَم شَدَه اَنَد و بَر کَسِی که خُودکُشِی کُردَه اِست». (صدوق، ۱۳۶۲، ۵: ۱۰۳)

در سیره عملی پیامبر اکرم^(ص) و دیگر معصومین^(ع) نیز این مسئله بازتاب داشته است. ابو وائل گوید: «رسول خدا^(ص) بر هر کس که به قبله نماز گزارده بود، نماز گزارده». (ابن ابی شیبه، ۱۴۰۹، ۳: ۳۲۰) هم چنین نقل شده که «امام علی^(ع) زنی را که به زنا اقرار کرده بود، سنگسار کرد و او مرد. حضرت فرمود: «فادفعوها الی اولیائها و امروهم أن یصنعوا بها کما یصنعون بموتاهم؛ او را به خانواده اش بدید و به آنان بگویید با وی همان گونه رفتار کنند که با مردگان خود رفتار می کنند». (صدوق، ۱۳۶۲، ۴: ۳۰) بر همین اساس علامه حلی نماز بر هر مرده ای را که اظهار شهادتین نماید، واجب کفایی می داند. (ر.ک. حلی، ۱۴۱۳، ۱: ۲۲۸) نووی هم معتقد است: «نظر صحیح و حق آن است که احدی از اهل قبله، به خاطر گناهی تکفیر نمی شود؛ چنان که اهل هوا، بدعت، خوارج، معتزله و غیر آنان تکفیر نمی شوند». (نووی، ۱۴۰۷، ۱: ۱۵۰)

۳. مخالفت و یا دشمنی با خلیفه و امام

برخی از تکفیرها توسط فرقه های اسلامی به خاطر مخالفت و یا دشمنی با امام معصوم^۱ و یا خلیفه مسلمین است. کافر دانستن خوارج، نواصب، غالیان، در فقه

۱. تصور نادرسی که از معنای روایت: «ارتد الناس بعد النبی إلا ثلاثة نفر المقداد بن الأسود و أبوذر الغفاری و سلمان الفارسی ثم إن الناس عرفوا و لحقوا بعد». (مفید، ۱۴۱۳: ۶) نزد بعضی از عوام شیعه و نیز برخی از اهل سنت، مبنی بر مرتد شدن همه اصحاب پیامبر جز این سه، از نظر شیعه بر اساس این حدیث، مبتنی بر معنای ارتداد در این حدیث به کفر است. لکن قطعاً مقصود از این حدیث معنای اصطلاحی ارتداد، یعنی خروج از اسلام و بازگشت به کفر نیست، چون صریح آیات و سیره نبوی و علوی و دیگر ائمه و فتوای فقهای شیعه این است که ملاک در اسلام اقرار به شهادتین است و اقرار به ولایت اصلاً در صدق اسلام شرط نیست که انکار آن باعث کفر شود. بنابر این مقصود از این ارتداد خروج از اسلام نیست، بلکه معنای لغوی ارتداد، مقصود است که می تواند بازگشت از بیعت در روز غدیر باشد.

شیعه^۱ و کافر دانستن، خوارج و شیعیان به اتهام رفض^۲ و نخوردن از ذبیحه آنان نزد بعضی از اهل سنت، به همین معنا است که آنان چون با پیشوایان دینی مخالف یا دشمن بودند، مسلمان نیستند. تکفیر دیگر مسلمانان توسط داعش هم بر همین مبنا استوار است که هرکس، خلافت خلیفه (ابوبکر بغدادی) را نپذیرد، مرتد است. بر همین اساس داعش همه مسلمانان غیر از خود را حتی گروه‌های سلفی و جمعیت‌های القاعده که خلافت بغدادی را نپذیرفته‌اند، مرتد و کافر می‌دانند. این دیدگاه دقیقاً مشابه دیدگاه خوارج است که معتقد بودند هر کس از علی^۳ و عثمان برائت نجوید، کافر است. از این نظر هم دیدگاه تکفیرهای امروزی نوعی بازپرورش دیدگاه خوارج است. این تکفیر را می‌توان تکفیر سیاسی نامید.

لکن تکفیر به دلیل مخالفت یا حتی دشمنی با امام و خلیفه، مادامی که به انکار زبانی منجر نشده باشد جای تأمل دارد؛ زیرا چنانکه گفته شد، آیات قرآن و روایات نبوی و ائمه و فتوای فقهای همه مذاهب این است که در اسلام فقط اقرار به شهادتین شرط است و معیار کفر، انکار توحید و رسالت است یا انکار ضروری دینی که موجب انکار توحید و رسالت باشد. در تعریف اسلام هیچ شرط و قیدی وجود ندارد که بر اساس آن بتوان مخالفت و دشمنی را که به انکار زبانی منتهی شود. سیره رفتاری پیامبر^ص با منافقان که در مخالفت و دشمنی آن‌ها با پیامبر شکی نیست و سیره حضرت علی^ع با جملیان، شامیان و نیز خوارج نهروان نشان می‌دهند که تکفیر دیگران با این معیارهای سیاسی امروزی کار درستی نیست و پشتوانه فقهی و شرعی ندارد. روایاتی که از امام باقر^ع و امام صادق^ع در معیار اسلام و کفر نقل شده، به

۱. بین فقهای شیعه مشهور است که این سه طائفه از مسلمانان محکوم به کفر و نجاست است. درباره علت کفر این سه فرقه سه احتمال وجود دارد: ۱. انکار امامت و ولایت، ۲. دشمنی با ائمه (طباطبایی، (عروة الوثقی، حاشیه آیت الله فاضل)، ۱۴۱۷، ۱: ۴۹، مسئله ۱۹۹ و ۲۰۰). ۳. سب و دشنام ائمه. (طوسی، ۱۴۰۷، ۵: ۳۴۰) صاحب ریاض از دیدگاه فقهای شیعه دلیل اصلی کفر و نجاست این سه فرقه را اجماع فقها می‌داند. (حائری طباطبایی، ۱۴۱۸، ۲: ۸۳) این که اجماع چطور می‌تواند در مقابل سخنان صریح و سیره عملی پیامبر اکرم^ص علی^ع، امام باقر^ع، امام صادق^ع دلیل یک فتوا باشد، جای تأمل دارد.

۲. برخی از اهل سنت، دشمنی با ابوبکر و عمر را موجب کفر دانسته‌اند. مثل ابن تیمیه که گفت: «من به الله پناه می‌برم از مرتدین عصر حاضر. این‌ها دشمن ظاهری الله، رسول، قرآن و دین و از اسلام خارجند. این‌ها به دلیل دشمنی با ابوبکر صدیق، مانند کسانی که با ابوبکر می‌جنگیدند، مرتد هستند». (ابن تیمیه، ۱۹۸۶، ۲: ۱۹۸-۲۰۰) منکر خلافت ابوبکر و عمر کافر است و کسی که عثمان، علی، طلحه، زبیر و عایشه را کافر بداند کافر گفتن او واجب است. (برهان پوری، ۱۹۹۱، ۶: ۳۱۸)



اسلام همه فرقه‌ها تصریح دارد. فتاوی فقهای بزرگ شیعه که در اسلام فقط شهادتین را شرط دانسته‌اند و معیار کفر را انکار توحید، نبوت و ضروری دینی که منجر به انکار توحید و نبوت شود دانسته‌اند، نیز با تکفیرهای امروزی ناسازگاری دارد. این بدفهمی هم منشأ سوءاستفاده‌های بسیاری بوده است. مثلاً یکی از احادیثی که برخی از ظاهران گرایان شیعی در فضای اینترنت به تکفیر مخالفان علی^(ع) به آن استناد کرده‌اند، حدیث منقول از حذیفه است که در آن آمده است: «سمعت رسول الله^(ص) يقول: علی خیر البشر من أبی فقد کفر». (طبری آملی کبیر، ۱۴۱۵: ۲۷۲) بر اساس این حدیث به تکفیر مخالفان علی^(ع) اقدام می‌کنند. کفر در این حدیث می‌تواند معنای لغوی داشته باشد؛ یعنی کسی که چیزی را می‌پوشاند، در این که علی^(ع) بعد از پیامبر برترین انسان است، جای تردید نیست و کسی که آن را انکار می‌کند، درواقع حق را می‌پوشاند. هم‌چنین احادیثی که بدعت را کفر می‌داند، با توجه به معیارهای که برای کفر و اسلام بیان شده است، مقصود از کفر بدعت‌گذار، کفر در مقابل اسلام نیست، بلکه کفر به ترک «ما امر الله» و رسول است.

۴. سب و دشنام امام و خلیفه

از دیگر محورهای که باعث تکفیر شده، بحث سب نبی، امام و خلیفه است. یکی از دلایل تکفیر خوارج و نواصب در فقه شیعه همین مسئله است. سب ائمه از این جهت که سب علی^(ع) و دیگر امامان معصوم را به منزله سب پیامبر است. (طوسی، ۱۴۰۷، ۵: ۳۴۰) تکفیر شیعه به اتهام رفض از سوی برخی از اهل سنت هم بر همین اساس است که چون شیعه خلفا را لعن و سب می‌کند، کافر است.^۱ در این که دشنام از نظر اخلاقی گناه و از نظر فقهی جرم قابل مجازات است، جای تردیدی نیست. در منابع شیعه و اهل سنت مجازات سب النبی قتل بیان شده،^۲ ولی تصریح به کفر وی نشده

۱. چنانکه شیعه در اوایل قرن پنجم در مصر و مغرب به همین جرم قتل عام شد؛ و فی هذه السنة (۴۰۷ ق) قتل الشیعه فی جمیع بلاد إفريقيا و جعل سبب ذلک اتهامهم بسب الشیخین. (ابن اثیر، ۲۰۰۹، ۹: ۱۱۰) شیعه اگر شیخین را لعن کند، کافر می‌شود و حکمش در شریعت اسلام حکم مرتدین است. (برهان پوری، ۱۹۹۱، ۲: ۲۸۶)

۲. من سب نبیا قتل و من سب صاحب نبی جلد؛ هر کس پیامبری را دشنام دهد، شایسته کشته شدن است و هر کس صحابی پیامبری را دشنام دهد، سزاوار تازیانه است. (علی بن موسی الرضا علیه السلام، ۱۴۰۶ ق: ۴۳)



است؛ اما در این که سب امام و خلیفه مطلقاً باعث خروج از اسلام و کفر باشد، هم از نظر مبانی جای درنگ دارد و هم بین فقها اختلاف است. از نظر مبانی دینی چنانکه گفته شد، معیار اسلام شهادت به توحید و رسالت و معیار کفر انکار توحید یا رسالت یا یکی از ضروریات دین است که به انکار توحید و رسالت منجر شود. دشنام به پیامبر می‌تواند، به معنای انکار نبوت باشد، هم چنین دشنام به امام و خلیفه در برخی از موارد ممکن است به معنای انکار توحید و رسالت باشد. مثلاً در جایی که هدف سب کننده از دشنام به امام و خلیفه، ابراز دشمنی با آن‌ها و مخالفت با اسلام باشد؛ اما در همه موارد این طور نیست. کسانی که علی رغم اعتقاد به اسلام به دشنام امام یا خلیفه‌ای می‌پردازد و این کار را مستحب هم می‌دانند، معیار اسلام بر او صادق است.

در سیره ائمه نه تنها هیچ شاهی بر تکفیر دشنام دهنده ائمه و خلفا وجود ندارد، بلکه شواهدی متعددی بر تکفیر نکردن دشنام دهنده است. مثل سیره علی^(ع) در بازداري یاران از سب دشمن در جنگ صفین با اینکه شامیان دشنام می‌دادند. (نهج البلاغه: خ ۲۰۶) هم چنین مخالفت ایشان با مجازات خوارجی که به او دشنام داده بود و سخنش که فرمود: «آرام باشید، دشنام را دشنامی باید و یا بخشودن گناه». (نهج البلاغه: ح ۴۲۰) سیره باقی ائمه هم همین بوده است. با آنکه خوارج آشکارا به لعن حضرت علی^(ع) و برائت از آن حضرت اقدام می‌کردند که باعث خشم شدید شیعیان بود؛ اما ائمه نه تنها از تکفیر خوارج خودداری کرده‌اند، بلکه برخی از شیعیانی را که به خاطر برائت خوارج از علی^(ع) که به کشتن آن‌ها اقدام کرده بودند، نکوهش کرده‌اند.

مثلاً حریز بن عبدالله از راویان مشهور شیعه معاصر امام صادق^(ع) است. وی به خاطر برائت از علی در سیستان به قتل خوارج اقدام کرده بود، امام به او اجازه دیدار نداد. (کشی، بی تا: ۳۳۶) هم چنین بر اساس مبنای اصولی که فقهای شیعه در کتاب‌های اصولی بیان کرده‌اند که قاطع معذور است، کسی که برائت از امام یا خلیفه‌ای را جایز یا واجب می‌داند، معذور است و با کسی که با علم به گناه بودن



آن انجام می‌دهد، متفاوت است. البته مجازات دشنام دهنده منطقی است؛ اما حکم به کفر و نجاستش جای تأمل دارد. ابن عابدین متوفای ۱۲۵۲ از علمای بزرگ حنفی می‌گوید:

همه پیشوایان دینی در گمراهی اهل بدعت اتفاق نظر دارند، ولی ناسزا گفتن به صحابه و دشمنی آنان موجب کفر نیست بلکه نشانه گمراهی است. (ابن عابدین، ۲۰۰۳، ۴: ۴۲۲)

نکته مهم قابل تأمل اینکه به رغم آنکه در آیات، روایات و فقه اسلامی معیار اسلام و کفر مشخص است و بسیاری از فقها هم بر آن تأکید دارند؛ اما موارد بسیاری وجود دارد که فقها این معیارها را در نظر نگرفته‌اند. ابن تیمیه نمونه روشن چنین کسانی است که علی‌رغم نکوهش تکفیر، خودش بیش از دیگران به تکفیر مبتلا بوده است. این تناقض را چگونه باید حل کرد؟

پیامدهای تکفیر

پدیده تکفیر پیامدهای زیانباری دارد. برخی از این پیامدها فردی است و به خود شخص تکفیر کننده یا تکفیر شونده مربوط می‌شود و برخی اجتماعی است. مهم‌ترین این پیامدها عبارت است از:

تعدی از حدود الهی: تکفیر کلامی و سیاسی و حتی تکفیر فقهی اگر بر اساس ضابطه نباشد، تعدی از احکام الهی است. بر اساس بیان قرآن (بقره: ۲۲۹) تعدی از حدود الهی، گناه بزرگی است.

افترا بر خداوند: تکفیر برخلاف ضوابط و اصول شرعی، افترا بستن بر خداوند است؛ زیرا کسی که دیگری را تکفیر می‌کند، درواقع از جانب خداوند او را متهم به سرکشی کردن بر خداوند می‌کند.

افترا بر خلق خدا: تکفیر کسی که خود را مسلمان می‌داند، مصداق تهمت است که از بزرگ‌ترین گناهان است. اتهام کفر بالاترین اتهام و ستم بر بندگان خداوند است. کسی که متهم به کفر می‌شود، جان و مال و آبرو و حیثیتش در خطر می‌افتد



که مصداق روشن ظلم است. کسی که بر خلق خدا ستم کند، با خدا در ستیز است. تکفیر کردن، در حقیقت داوری کردن است. داوری کردن در هر موضوعی نیازمند دو چیز است؛ یکی ضابطه و معیار داوری و دوم مرجع صالح برای داوری. ضابطه و معیار مهم‌ترین شرط برقراری عدل و انصاف است. یکی از اهداف فرستادن پیامبران الهی هم آوردن آیین؛ یعنی نظامنامه عقیدتی، اخلاقی و حقوقی (فقه) و میزان یا معیار سنجش و داوری تعاملات با دیگر انسان‌ها بوده است. (حدید: ۲۵) بر اساس خرد انسانی هم داوری بدون ضابطه داوری منصفانه نیست.

ریختن خون بی‌گناهان: تکفیر به دست جاهلان بهانه می‌دهد که خون بی‌گناهان را بریزند. درحالی‌که حرمت جان انسان نزد خداوند، بیش از هر چیزی دیگر است. چنانکه در قرآن آمده است «هرکس جانی را بدون حق قصاص یا به خاطر فسادگری بکشد، مثل کسی است که همه مردم را کشته است». (مائده: ۳۲) تکفیر در طول تاریخ توجیهی برای ریختن خون بی‌گناهان شده است. چنانکه امروزه تکفیری‌ها با همین توجیه، به کشتار کور دست می‌زنند. حکومت‌های مانند بنی‌عباس و بنی‌امیه و خوارج و... با همین توجیه در طول تاریخ به کشتار بی‌گناهان دست زدند. درحالی‌که کشتار جمعی متضمن درهم آمیختن گناهکار و بی‌گناه است و مخالف اصل قرآن است که فرمود: «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى؛ هیچ‌کس بار گناه دیگری را بر دوش نمی‌کشد». (فاطر: ۱۸)

زشت نشان دادن چهره اسلام: اعمال خشونت‌آمیز تکفیری‌ها، سهم بسزایی در خدشه‌دار ساختن چهره این دین پاک، داشته است و با این‌گونه اعمال خشونت‌آمیز، بهترین خوراک تبلیغی را برای رسانه‌های غرب فراهم آورده‌اند. این خیانت بزرگی علیه اسلام است که پیامبر اکرم (ص) کوشش کرد آن را دینی هم‌سو با فطرت آدمی و کامل‌کننده اخلاق، معرفی کند.

لزوم احتیاط در تکفیر

بر اساس آیه «مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا»



(مأئده: ۳۲)، کشتن یک انسان به ناحق مثل کشتن همه انسان‌ها است. در روایت نبوی آمده که فرمودند: «لِزَوَالِ الدُّنْيَا أَهْوَنُ عَلَى اللَّهِ مِنْ سَفْكَ مَنْ دَمٍ يَسْفِكُ بِغَيْرِ حَقٍّ؛ نَزِدُ خُداوند از بین رفتن دنیا، آسان‌تر از ریختن خونی به ناحق است». (سجستانی، ۱۹۹۰، ۱: ۶۳۹) از نظر عقلی و شرعی هم هرچه جرم و گناه سنگین‌تر باشد، احتیاط و دقت بیشتر لازم است. توصیه شرع در چنین مواردی احتیاط است، چنانکه در مورد حدود، دماء (حکم قتل) و فروج (موارد ناموسی) در شرع بسیار توصیه به احتیاط شده است. در حدیث نبوی آمده است تا می‌توانید حدود را با شبهات دفع کنید، ما به پوشیدن [گناه] مسلمین دستور داده‌ایم، پس ناخوشایند است که فرمود: «ادْرُؤُوا الْحُدُودَ مَا اسْتَطَعْتُمْ وَأَمْرُنَا بِالْأَسْرَى عَلَى الْمُسْلِمِينَ، فِكْرُهُ أَنْ يَهْتَكِرَ وَهُوَ يُجِدُ السَّبِيلَ إِلَى سِتْرِهِ؛ حرمت کسی شکسته شود، در جایی که راهی برای پوشاندن آن باشد. (سجستانی، ۱۹۹۰، ۶: ۴۳۴) این حدیث اساس قاعده فقهی «الحدود تُدرء بالشبهات» است. در شرع دو شاهد در اثبات بسیاری از دعاوی کافی است؛ اما در زنا چهار شاهی که به عیان زنا را دیده باشد، لازم است. تکفیر بالاتر از اتهام زنا است. بنابراین باید در تکفیر نهایت احتیاط صورت بگیرد.

بر ما لازم است که به امیرالمؤمنین^(ع) اقتدا کنیم که خوارج او را تکفیر کرده و دشنام دادند، لیک آن حضرت با آنان مقابله به مثل نکرد. (نهج البلاغه: ح ۴۲۰) از امام صادق^(ع) روایت شده که فرمود: «أَنَّ عَلِيًّا لَمْ يَكُنْ يَنْسُبُ أَحَدًا مِنْ أَهْلِ حَرْبِهِ إِلَى الشُّرْكِ وَلَا إِلَى النِّفَاقِ وَلَكِنَّهُ كَانَ يَقُولُ هُمْ إِخْوَانُنَا بَغَوْنَا عَلَيْهِمْ؛ علی^(ع) احدی از کسانی که با او می‌جنگیدند، به شرک یا نفاق نسبت نمی‌داد، بلکه می‌فرمود: برادران ما بر ما تعدی کردند». (حر عاملی، ۱۳۹۷، ۵۱: ۸۳)

فقها و متکلمان اهل سنت هم تکفیر کردن مسلمانی را کاری بسیار خطرناک و سخت تلقی کرده‌اند. ابوحنیفه گفته است: «من هرگز کسی از اهل قبله را تکفیر نمی‌کنم و اختلاف با آنان را مایه خروج از اسلام نمی‌دانم. شافعی هم از تکفیر مسلمانان نهی کرده است. (شافعی، بی‌تا، ۷: ۲۹۶-۲۹۷) ابوالحسن اشعری هم در بیماری که منتهی به مرگش شد، به شاگردان گفت: «گواه باشید من هیچ‌کس از



کسانی را که در نماز رو به قبله می‌کنند، به خاطر هیچ گناهی تکفیر نمی‌کنم؛ زیرا همگان به خدای واحد، اشاره کرده و اسلام همگان را دربر می‌گیرد.» (شعرانی، بی‌تا: ۵۸) قاضی عضد الدین ایجی (۷۵۶ ق.) عقیده عموم متکلمان و فقیهان را عدم جواز تکفیر اهل قبله می‌داند و استدلال می‌کند: «پیامبر گرامی هرگز از اعتقادات کسی که مسلمان می‌شد، سؤال نفرمود و سیره صحابه نیز چنین بود. بنابراین خطا و اشتباه عقیدتی یک مسلمان، به حقیقت اسلام او ضرر نمی‌رساند.» (ایجی، ۲۰۰۸، ۳: ۵۶۰ و ۳۳۹)

برخی از عالمانی که دست در تکفیر هم داشته‌اند مثل اشعری، غزالی و ابن تیمیه در آخر عمر بر لزوم احتیاط در تکفیر تأکید کرده‌اند. ذهبی می‌گوید: «استاد ما ابن تیمیه در پایان عمرش می‌گفت: من احدی از امت را تکفیر نمی‌کنم.» (ذهبی، ۱۴۱۳، ۱۱: ۵۴۲) غزالی هم معتقد است: «آنچه شایسته است... پرهیز از تکفیر است تا زمانی که برای آن راهی باشد؛ زیرا مباح دانستن خون‌ها و اموال کسانی که به سوی قبله نماز می‌گزارند و به روشنی شهادتین می‌گویند، خطا است. اشتباه در رها کردن هزار کافر برای ادامه زندگی آسان‌تر است از خطا در ریختن خون مسلمان با نیشتر حجامت.» (غزالی، بی‌تا: ۲۲۳) ابن حجر هیتمی هم می‌گوید: فقیه تا می‌تواند از تکفیر احتیاط کند. (ابن حجر الهیتمی، بی‌تا، ۹: ۸)

نتیجه‌گیری

بر اساس آیات، روایات و فتوای فقها معیار تحقق اسلام، اقرار به شهادتین است که بر اساس حدیث امام باقر^(ع) همه فرقه‌های اسلامی در آن شامل است و معیار کفر انکار توحید، رسالت یا یکی از ضروریات دینی است که منجر به تکذیب توحید و رسالت شود. بر اساس این معیارها تکفیر فقط درجایی صحیح است که کسی صریحاً توحید و رسالت یا یکی از ضروریات را که منجر به انکار و تکذیب توحید و رسالت باشد و با علم به آن، انکار کند. عقیده باطل اگر منجر به انکار توحید و رسالت نشود، گناه است و اگر با قصد انکار توحید و رسالت باشد، ارتداد است.



کفر و

بیر از منظر قرآن، روایات و دیدگاه فقهای اسلامی

بیر از منظر قرآن، روایات و دیدگاه فقهای اسلامی

بیر از منظر قرآن، روایات و دیدگاه فقهای اسلامی

بیر از منظر قرآن، روایات و دیدگاه فقهای اسلامی

بیر از منظر قرآن، روایات و دیدگاه فقهای اسلامی

بیر از منظر قرآن، روایات و دیدگاه فقهای اسلامی

بیر از منظر قرآن، روایات و دیدگاه فقهای اسلامی

بیر از منظر قرآن، روایات و دیدگاه فقهای اسلامی

بیر از منظر قرآن، روایات و دیدگاه فقهای اسلامی

بیر از منظر قرآن، روایات و دیدگاه فقهای اسلامی

بیر از منظر قرآن، روایات و دیدگاه فقهای اسلامی

بیر از منظر قرآن، روایات و دیدگاه فقهای اسلامی

بیر از منظر قرآن، روایات و دیدگاه فقهای اسلامی

بیر از منظر قرآن، روایات و دیدگاه فقهای اسلامی

بیر از منظر قرآن، روایات و دیدگاه فقهای اسلامی

بیر از منظر قرآن، روایات و دیدگاه فقهای اسلامی

بیر از منظر قرآن، روایات و دیدگاه فقهای اسلامی

بیر از منظر قرآن، روایات و دیدگاه فقهای اسلامی

بیر از منظر قرآن، روایات و دیدگاه فقهای اسلامی

بیر از منظر قرآن، روایات و دیدگاه فقهای اسلامی

بیر از منظر قرآن، روایات و دیدگاه فقهای اسلامی

بیر از منظر قرآن، روایات و دیدگاه فقهای اسلامی

بیر از منظر قرآن، روایات و دیدگاه فقهای اسلامی

بیر از منظر قرآن، روایات و دیدگاه فقهای اسلامی

بیر از منظر قرآن، روایات و دیدگاه فقهای اسلامی

بیر از منظر قرآن، روایات و دیدگاه فقهای اسلامی

مخالفت با امام و خلیفهٔ مسلمین و نیز دشنام آن‌ها اگر با قصد انکار توحید و رسالت و اسلام نباشد، بر اساس معیارهای که برای کفر بیان شد، منجر به کفر نمی‌شود. با توجه به سنگین بودن گناه کفر و خطرات تکفیر و عدم تکفیر در سیرهٔ پیامبر اکرم (ص)، ائمه و صحابه و تأکید فقها بر پرهیز از آن، باید در تکفیر نهایت احتیاط را رعایت نمود؛ زیرا تکفیر برخلاف ضوابط شرعی، تعدی از حدود الهی، افترا بر خداوند، تهمت و ستم بر بندگان خداوند، موجب ریختن خون بی‌گناهان و زشت نمودن چهرهٔ اسلام در دنیای امروز است.



فهرست منابع

قرآن کریم

١. ابن تیمیہ، احمد بن عبد الحلیم، (١٩٨٦م)، منهاج السنة النبویة، بی جا، دارالنشر.
٢. ابن ابی شیبہ، ابوبکر عبداللہ بن محمد، (١٤٠٩ق)، المصنف، ریاض: مکتبۃ الرشد.
٣. ابن اثیر الجزری، علی بن محمد، (٢٠٠٩)، الكامل فی التاریخ، بی جا: بیت الأفكار الدولية.
٤. ابن تیمیہ حرانی، تقی الدین، (١٤١٨ق)، مجموعہ الفتاوی، (تحقیق: عامر الجزار، انوار الباز)، بیروت: دارالجليل.
٥. ابن جریر طبری، محمد، (١٩٦٧م)، تاریخ الامم والملوک، بیروت: دارالتراث.
٦. ابن حجر الھیثمی، أحمد بن محمد، (بی تا) تحفة المحتاج بشرح المنهاج، تحقیق: عبد الله محمود عمر محمد، بیروت: دارالکتب العلمیہ.
٧. ابن حجر الھیثمی المالکی، (بی تا)، مجمع الزوائد، بیروت، دار الکتب العلمیہ.
٨. ابن حنبل، احمد، (بی تا)، المسند، بیروت: دار صادر.
٩. ابن عابدین، محمد امین، (٢٠٠٣م)، رد المحتار علی الدر المختار (تحقیق: عبدالموجود، عادل احمد)، ریاض: دار عالم الکتب.
١٠. ابن کثیر، اسماعیل، (١٤٠٨ق)، البدایة والنهاية، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
١١. ابن ماجه، محمد بن یزید القزوينی، (١٣٧٣ق)، السنن، (تحقیق: محمد فؤاد عبدالباقي)، دارالکتب العربیہ.
١٢. ابن منظور، محمد بن مکرم، (١٤٠٥ق)، لسان العرب، بی جا: نشر ادب الحوزہ.
١٣. ابن هشام الحمیری، عبد الملک بن ایوب، (١٩٦٣م)، سيرة النبي، تحقیق: محیی الدین عبد الحمید)، قاہرہ: مکتبۃ محمد علی صبیح وأولاده.
١٤. ابوبکر بن احمد، محمد، (١٩٨٨م)، حلیۃ العلماء، (تحقیق: احمد ابراھیم)، اردن: مکتبۃ الرسالة الحديثہ.



۱۵. اشعری، ابوالحسن، (۱۹۵۰م)، مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین، تحقیق: محمد محیی الدین عبدالحمید، القاهرة: مكتبة النهضة المصرية.
۱۶. ایجی، عضد الدین بن أحمد، (۲۰۰۸م)، شرح المواقف، بیروت: دار البصائر.
۱۷. البانی، محمد ناصر، (۱۴۱۸ق)، فتنة التكفير، تقریظ: عبدالعزيز بن عبدالله بن باز و محمد بن صالح عثیمین، ریاض: دار ابن خزيمة.
۱۸. بخاری، محمد بن إسماعیل، (۱۴۰۰ق)، صحیح البخاری، القاهرة: المكتبة السلفية.
۱۹. برهان پوری، شیخ نظام، (۱۹۹۱م)، الفتاوى الهندية فى مذهب الامام الاعظم ابی حنیفة النعمان (الفتاوى العالمگیریه) و بهامشه فتاوى قاضیخان و الفتاوى البزازية، بیروت: دارالفکر.
۲۰. حائری طباطبائی، سید علی، (۱۴۱۸ق)، ریاض المسائل، قم: مؤسسه آل البيت عليهم السلام.
۲۱. حر عاملی، محمد بن الحسن، (۱۳۹۷ق)، وسایل الشیعه، تهران: مكتبة اسلامیه.
۲۲. حلی، حسن بن یوسف، (۱۴۱۳) قواعد الأحكام، قم: مؤسسة النشر الإسلامی.
۲۳. حلی، حسن بن یوسف، (۱۴۱۹ق)، تذكرة الفقهاء، قم: مؤسسة آل البيت لاحیاء التراث.
۲۴. ذهبی، شمس الدین محمد، (۱۴۱۳ق)، سیر اعلام النبلاء، بیروت: مؤسسة الرسالة.
۲۵. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، (۱۴۱۲ق)، المفردات فى غریب القرآن، دمشق بیروت: دارالعلم الدار الشامیة.
۲۶. رفعت، سید احمد، (۱۹۹۱م)، النبى المسلح ۱: الرافضون، لندن: ریاض الریس للكتب والنشر.
۲۷. زبیدی واسطی، سید مرتضی، (۱۴۱۴ق) تاج العروس من جواهر القاموس، بیروت: دارالفکر.

۲۸. سامرای، دکتر نعمان عبدالرزاق، (۱۴۱۲ق)، التكفير: جذوره، اسبابه، مبرراته، عربستان: المنارة.

۲۹. سجستانی، ابی داوود، (۱۹۹۰م)، سنن أبی داود، تحقيق: سعيد محمد اللحام، بيروت: دار الفكر.

۳۰. سيد رضی، (بی‌تا)، نهج البلاغه، (صبحی صالح) قم: دارالهجره.

۳۱. سیوطی، جلال الدین، (۱۴۰۴ق)، تفسیر الدر المنثور، قم: کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی.

۳۲. شافعی، محمد بن ادريس، (بی‌تا)، الأم، (تحقیق: محمد زهری نجار)، بیروت: دارالمعرفة.

۳۳. شعرانی، عبد الوهاب بن احمد، (بی‌تا)، اليواقیت و الجواهر فی بیان عقائد الکبائر، بیروت: دار احیاء التراث العربی.

۳۴. صدر، سيد محمد باقر، (۱۴۰۳ق)، الفتاوى الواضحة وفقاً لمذهب أهل البيت عليهم السلام، بیروت: دارالتعارف للمطبوعات.

۳۵. صدوق، محمد بن علی، (۱۳۶۲ش)، من لا یحضره الفقیه، الخصال، قم: جامعه مدرسین.

۳۶. طبری آملی کبیر، محمد بن جریر، (۱۴۱۵ق)، المسترشد فی إمامة علی بن أبی طالب علیه السلام، تهران: مؤسسة الثقافة الإسلامية.

۳۷. طوسی ۱، محمد بن حسن، (۱۴۱۳ق)، التبیان فی تفسیر القرآن، قم: مؤسسة النشر الاسلامی.

۳۸. طوسی، محمد بن حسن، (۱۴۰۷ق)، الخلاف، قم: مؤسسة النشر الاسلامی.

۳۹. طوسی ۲، محمد بن حسن، (۱۴۱۳ق)، استبصار فیما اختلف من الاخبار، بیروت: دارالاضواء.



۴۰. علی بن موسی الرضا، (۱۴۰۶ق)، صحیفه الإمام الرضا علیه السلام، ترجمه حجازی، مشهد: بی‌نا.
۴۱. غروی تبریزی، میرزا علی، (۱۴۲۸ق)، تنقیح العروة الوثقی، قم: دارالصدیقه الشهیده.
۴۲. غزالی، محمد، (۱۴۱۷ق)، فیصل التفرقة بین الاسلام الزندقة، ریاض: مصطفى عبدالله.
۴۳. غزالی، محمد، (بی‌تا)، الاقتصاد فی الاعتقاد، بیروت: دار احیاء التراث.
۴۴. فیومی، (بی‌تا)، المصباح المنیر فی غریب الشرح الكبير للرافعی، بیروت: دارالفکر.
۴۵. کشی، محمد بن عمر، (بی‌تا)، رجال الکشی - اختیار معرفة الرجال (مع تعلیقات میر داماد الأسترآبادی)، قم: مؤسسة آل البيت علیهم السلام.
۴۶. کلینی، محمد بن یعقوب، (۱۳۸۸ق)، الکافی، تهران: دار الکتب الاسلامیه.
۴۷. مجلسی، محمد باقر، (۱۴۰۳ق)، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الائمة الاطهار، بیروت: مؤسسة الوفاء.
۴۸. مجموعة المؤلفون، (۱۴۰۸ق)، الموسوعة الفقهيّة، کویت: وزارت الاوقاف والشئون الاسلامیة.
۴۹. مطهری، مرتضی، (۱۳۷۴ش)، مجموعه آثار، تهران: صدرا.
۵۰. مفید، محمد بن محمد، (۱۴۱۳ق)، الإختصاص، قم: کنگره شیخ مفید.
۵۱. موسوی خمینی، سید روح الله، (۱۳۸۰ش)، کتاب الطهارة، تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۵۲. موسوی خمینی، سید روح الله، (بی‌تا)، مکاسب محرمة، قم: اسماعیلیان.
۵۳. نووی، یحیی بن شرف، (۱۴۰۷ق)، صحیح المسلم بشرح النووی، بیروت: دارد الکتب العربی.
۵۴. یزدی طباطبایی، سیدکاظم (۱۴۱۷ق)، عروة الوثقی، قم: موسسه نشر اسلامی.

